

## کار مشترک بار بیشتر می‌دهد!

یکی دو گفت و گوی بخش " نظرات خوانندگان " پورتال افغان جرمن آنلاین را در مورد نوشته اخیر خویش خواندم. این نظرات و عنایت دیگر عزیزان مرا به آن واداشت تا ضمن تشکر از لطف بیش از حد برخی از دوستان، به خصوص از مرحمت بی پایان جناب نوری صاحب، در مورد شیوه درست، منطقی و رایج گفت و شنود و بحث روی مطالب قابل بحث، یا موضوعات مبهم و سؤال برانگیز، چه در خصوص بحث موجود و چه در موارد دیگر و در آینده، چند نکته را یاد آور شوم.

اولین نکته قابل نقد این است که در نوشته های یکی، دو عزیز یکی، دو کلمه ای که شایسته فرهنگ ما نیست، با تأسف، مشاهده نمودم. توجه به این امر و اصل در زمانیکه ما زندگی میکنیم، یکی از ضروریات اخلاقی است، که به هیچوجه نباید آنرا کم اهمیت یا بی اهمیت تلقی کرد.

من همواره به این باور بوده ام که سخن شایسته و نرم و روشن و صریح میتواند ما را در حل مسئله یا موضوع مورد نزاع، هر چیزی که باشد، بیشتر، بهتر و زودتر کمک کند.

نکته دوم این است که گفت و گوی سودمند و سازنده آنست که اشخاص سهیم در گفت و گو تا حد ممکن فقط روی موضوع بحث، بحث کنند.

پیش گرفتن این شیوه یا روش چندین مزیت دارد که به دو، سه تای آن به شکل مختصر ذیلاً اشاره میکنم:

۱- استفاده درست از وقت. انسان های مقتصد صرفه جوئی را تنها در خرج پول و در موقع خرید توصیه نمی کنند، بلکه در هر زمینه و کاری توصیه این ها این است که باید صرفه جو بود. برای این ها وقت ارزش "طلا" را دارد و همواره میکوشند تا در این خصوص نیز اندازه را نگه دارند. یکی از لوازم ژورنالیزم در عصر ما صرفه جوئی در سخن گفتن و نوشتن است. یکی از ویژگیهای ژورنالیست خوب اینست که در نوشتن یا در سخن گفتن همیشه به جای کلمات مرکب کلمات ساده را بکار ببرد. بطور مثال من می توانستم به جای " بکار بردن " از ترکیب " استفاده کردن " بهره بگیرم، اما اینکار را قصداً نکردم. زیرا اول، با بکار بردن یک ترکیب "هشت" حرفه، بجای یک ترکیب " یازده حرفه " با تنقیص سه حرف، در نوشتن، اصل صرفه جوئی در وقت را که شدیداً خودم به آن نیاز دارم، رعایت کرده ام. و دوم، جا و وقت روزنامه، سایت، رادیو و تلویزیون را که برای شان سخت قیمتی است، ضایع نمیسازم. خواننده و شنونده هم در دورانی که ما زندگی میکنیم چون زیاد وقت ندارد، ترجیح میدهد نویسنده و واعظ و گوینده و ملا... هر آنچه را که میخواهد بگوید، یا هر آنچه را که در دل دارد، کوتاه، صریح و آشکار بگوید. منتها یک نکته را باید در نظر داشته باشیم که بهره بردن از وقت بدان معنا نیست که کلماتی را که در زبان ما دیگر کاربرد ندارند یا به معنی دیگر منسوخ شده اند، به هر دلیلی که باشد در سخن یا نوشته خویش بکار ببریم. در یکی از نوشته ها من با کلمه " تعمیل " که در جملات مشخصی بکار رفته بود، برخورد کردم. به یکی دو فرهنگی که در خانه داشتیم مراجعه کردم اصلاً این کلمه را نیافتم. به شهرکی بیست کیلومتر دورتر از شهر خود سفر کردم، با هزار مکافات، به تنها کتاب فروشی ای که کتاب های فارسی را بفروش می رساند رفته و بعد از جستجوی زیاد بالاخره این کلمه را تنها در فرهنگ بزرگ پانزده جلدی " دهخدا " پیدا کردم. گذشته از آن که این کلمه امروز در رده کلمات منسوخ قرار دارد، معنی آن نیز با آنچه نویسنده میخواست آنرا افاده کند، مطابقت نداشت. ببینید که تنها یک کلمه چقدر، اگر بدان در نوشته دقت نشود، وقت میبرد؟! روشن است که من معنی این کلمه را از سیاق نوشته دریافته بودم، اما از آنجائیکه بعضاً سر و کارم با زبان و نوشته و نوشتن است خود را ناچار به یافتن این کلمه و دانستن مفهوم دقیق آن یافتم.

۲- در بحث های دینی، کلامی یا فلسفی مهمترین اصل و اساسی ترین چیز آن است که اول، موضع خود را در قبال موضوع مورد بحث بطور آشکار، روشن سازیم. دوم، از موضعی شروع کنیم که تا آنجا آنرا دنبال نموده و به نتیجه رسیده بودیم. تکرار بحث یا تکرار یک مطلب، شایسته انسان های با معرفت و چیز فهم نیست. نمونه روشن چنین انسانها برخی از هموطنان ما هستند که هر وقت، مثلاً، بحثی از آزادی زن یا صحبتی از غرب بمیان میآید، با وجودیکه هزارها بار و با تأکید گفته شده است که آزادی یا حقوق زن، که ما از آن حرف می زنیم به معنی فرهنگی و فحشا و سوء استفاده و ترویج قبایح دیگر نیست و... ولی مرغ طلائی این هموطنان، تنها گوئی یک لنگ دارد. چنین بحث های هیچ وقت به جایی نمی رسد. و وقتی که بحث به جایی نرسد، مشکل تراکم میکند و کدورت ها هم به همان تناسب افزایش میابند. این مسئله، بخصوص برای ما که از کاروان تمدن خیلی ها دور مانده ایم، بسیار، بسیار ناگوار است. زیرا ما با این وضعیتی که داریم، از همه بیشتر به وقت نیاز داریم!

۳- در بحث باید صدق نیت وجود داشته باشد. معنی این حرف این است که اشتراک کننده در بحث به هدف روشن ساختن بحث، و بمقصد حل یک مشکل بمثابه یاری رسان و ممد باید سهم بگیرد و نه برای پیچیده ساختن موضوع و افزودن گره بر گره ها یا به کثر راه بردن مسئله. بسیاری از بحث هائی که به جایی نمی رسند و ما بدون گرفتن نتیجه، دست از بحث می کشیم، دلیل آن همین به اصطلاح " چیلک انداختن " ها و مزاحمت های بی موجب، موزیانه و بعضاً غرض آلود میباشد.

۴- همه حق دارند که در بحث یا بحث ها سهم بگیرند و نظرات شان را ارائه کنند. منتها اصل رعایت احترام به شخصیت دیگران باید جداً مورد توجه قرار گیرد!

مسئله دیگر اینکه، هیچ کسی حق ندارد که بگوید، مثلاً، " من بکسی حق نمیدهم که در رابطه با حافظ در این مکان یا آن مکان حرفی بزند!" آقای من، مگر تو کی هستی؟! تو کی هستی و کی به تو این حق را داده است که دیگران را از گفتن حرف درباره حافظ مانع شوی؟ اگر یکی در مورد حافظ تو (!) حرفی بیجا زد، بگو این حرف بی جاست؛ به این دلیل یا آن دلیل تا فهمیده شود، که چرا باید در باره حافظ در این مکان یا آن مکان حرفی زده نشود! عزیزمن، در بحث، ارائه دلایل درست بکار است، نه زور و تهدید و نشان دادن مشت و ... من در یکی از نوشته هایم یاد آور شدم، که با وجودیکه خداوند اسلام را آخرین دین اعلام داشته و پیامبر اسلام را آخرین پیامبران، چرا همه مسلمانان، آنگونه که خدا میخواست، رستگار و واراسته و پیراسته نشده اند. هیچ یک از دوستانیکه نوشته من باب میل شان نبود، به این سؤال جواب نگفته اند! چرا؟! با وجودیکه من استدعا کرده ام که: " مرا یاری کنید؛ ای راه یافته گان!" من از متنی حرف می زنم، که اعمال ما به نام مسلمان با آن وفق نمیکند، با آن سازگاری ندارد، با وجود پایان وحی، و تو از برهنگی و وقاحت و آزادی و بی بند و باری زن غربی! کدام یک از روشنفکر یا روشنگر افغانی از چنین آزادی برای زن افغان سخن زده است؟ در کجا؟ وجه وقت؟ از شما میخوام که فقط یک، تنها یک سند در این باره، برای ما نه، برای خوانندگان این سایت، ارائه کنید، اگر راست میگویند! اگر افترا نمی

بندید! و اگر غرض دیگری ندارید! بقول جناب نوری صاحب: این گز و این میدان!

آری! همه حق دارند سؤال کنند! در هر موردی که باشد! سؤال چیز نیست و توهین و بیحرمتی چیز دیگری! به این نکته بسیار، بسیار با اهمیت همیشه و در هر حالت و به هر مناسبتی که باشد، باید دوستان ما توجه داشته، باشند! مگر خداوند عقل را به چه منظوری به انسان عنایت نموده است!؟

گذشته از این، یک نکته را نباید فراموش کنیم که " هر که شمشیر بکشد با شمشیر کشته میشود"، یعنی اگر تو به دیگران حق ندهی، دیگران هم به تو حق نخواهند داد.

۵- ما یک موضوع بسیار مهم را داریم فراموش می کنیم، و آن اینکه جهان، زمانی از " هفت شهر عشق " گذشته است؛ و ما، که هنوز در خم کوچه هستیم، متوجه این مطلب نیستیم. منظور من از ذکر این مطلب این است که علاقمندی به فلسفه و اندیشیدن در خصوص خیلی چیزها، بویژه در خصوص " معرفت " در ما افغان ها بسیار کم است. آیا ما گاهی در مورد آنچه ما آنرا " آگاهی "، " دانستگی " و یا " معرفت " مینامیم فکر کرده ایم که این مفاهیم اصلاً چه هستند و یا اینکه برداشت و شناخت ما از این مفاهیم، به کلام دیگر شناخت ما از شناختی که داریم، از جهان، از خود ما و... در چه حدودی است؛ و یا اینکه اصلاً شناختی که ما از خود و جهان و خدای خود و تفکرات خویش داریم، منطبق با واقعیت و حقیقت است یا نه! اگر درست هستند، برچه بنیاد و بنابر چه براهینی! پرداختن به پدیده شناخت، برای شناخت را، در فلسفه " معرفت شناسی " میگویند. معرفت شناسی امروز یکی از شاخه های بسیار مهم فلسفه را تشکیل می دهد. اگر ما، گاهی این جا و آن جا خود را در برابر غرب قرار میدهم، نه برای آموختن نا رسائی های غرب است، بلکه برای آن است، که به این ارزشهای مثبت و سازنده فرهنگ غرب، به تخنیک، صنعت، تکنولوژی و علم و دانش و شیوه هائی که غرب برای رسیدن به این حدی از ترقی و پیشرفت بکار برده و ... توجه کنیم. به این امر مهم توجه کنیم که علت برتری غرب نسبت به سایر کشورهای جهان، از آن میان نسبت به کشور ما در کجاست!؟

۶- بحث، برای یافتن حقیقت است! آنچه روشن است، این است که هر که مدعی شناخت کامل حق است، با این ادعا، در واقع، سند حماقت خود را خود امضاء میکند. یکی از افغانان برای اینکه شاهدهی برای درستی گفتار خود ارائه نموده باشد، در صحبتی که با گوینده یکی از تلویزیون های دو ساعته امریکا داشت، گفت که: " من لحظه قبل نماز خوانده ام!" یعنی من در خصوص آنچه گفته ام، دروغ نمیگویم! مگر همه آن هائیکه نماز میخوانند، همیشه راست میگویند؟! یا همه آنهائیکه نماز نمیخوانند همیشه دروغ میگویند!؟

قضاوت در این مورد را می گذاریم به خود این آقا، اگر چه می دانیم، که این ها در قضاوت های شان هیچ گاه جانب انصاف را نگرفته اند!

حق و نا حق از گفتار و کردار و پندار ما آغاز می شود؛ از خود ما تا بی نهایت ها می رود. حق از ذره، ذره موجودات هستی بیکران شروع می شود و تا اینکه به خود خدا میرسد! ما از کدام " حقی " حرف می زنیم؟ کدام " حقی " در تملک ما است!؟

از حرفهای بزرگ و کلمات کلفت که بگذریم، شهرکابل را در جنگ هائیکه میان نیروهای حزب اسلامی حکمتیار و نیروهای شورای نظار و ربانی و همپیمانان شان بوقوع پیوست، کی با خاک یکسان ساخت. در این جنگ ها در حدود پنجاه - شصت هزار انسان به گفته منابع خبری کشته شدند؛ در عرض یک هفته. هیچ کس در این جنگ ها و کشته شدن اینهمه انسان، مقصر نیست، و هیچ انسانی درین خصوص مرتکب جنایتی نشده است! همه بی گناه هستند! معنی " حق"، و هم معنی " اخلاق"، نزد این پاک جامگان چیست؟ حق را در این مورد چگونه تعریف و تعبیر کنیم و چگونه آن را باید شناخت؟

ما باید بپذیریم که تنها از طریق گفت و گو و گفت و شنود میتوان، آنهم به تدریج، نرمخویی و حوصله به کنه مسایل و به حقیقت، دست یافت. با زور هیچ حرف ناحقی حق و تحمیل نمیشود؛ و اگر حرف ناحق تحمیل هم شود، باور داشته باشید، که زیاد دوام نمیآورد!

بگذارید، بگذرید و بیایید که یک جا و با هم در جستجوی حق و حقیقت برآئیم. کار مشترک همیشه حاصل بهتر داده است. این حقیقت راهیچگاه نباید فراموش کنیم!

در اخیر این نکته را بیان می کنم، همانطور که هزارها بار گفته ام، که من هیچگاه نه دعوی تملک حق در موردی را میکنم و نه دعوی داشتن علم یا دانش را. در اولین مقاله خود که در حدود دوسال قبل و بعد تقریباً ده سال وقفه در کار نوشتن، آنرا نوشتم (انسان و دانش) بحث من روی این موضوع بود که آیا انسان می تواند خود را دانشمند بخواند؟ به معنی دیگر، آیا انسان میتواند، با توجه به عظمت هستی، بگوید که من قادر به شناخت وجود و هستی هستم؟

من همواره همان سخن سقراط را تکرار نموده ام، و تکرار می کنم که : میدانم که هیچ نمیدانم!!